فصلنامه علمی ـ پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی
سال هشتم، تابستان ۱۳۹۰، شماره ۲۶
صفحات ـ

ISLAMIC REVOLUTION STUDIES
A Quarterly Scientific _ Research Journal
Vol. 8, Spring 2011, No 26

اهمیت راهبردها در پایداری هویت جمهوری اسلامی ایران

سیدعلی‌اکبر حسینی شحنه*

چکیده

نظام جمهوری اسلامی ایران، باید طراحی سنجیده و جامعی از راهبردها و برنامه‌های خود، با درنظرگرفتن خطرات و آسیب‌های پیش‌رو، داشته باشد. این راهبردها برای موفقیت، باید هم‌زمان برآمده و ناظر به اهداف، امکانات، موانع و حفظ ارزش‌های کانونی و اصلی نظام باشد. نگارنده مقاله با استفاده از روش استنتاجی ـ تحلیلی در مقام بیان اهداف راهبردی و سیاست‌های راهبردی‌ای است که ناظر به ابعاد مذکور است. فرضیه اصلی مقاله این است که اقدامات حکومت در صورتی نقش مؤثر در تداوم درازمدت حیات نظام، مشروعیت و بالندگی هویتی آن خواهد داشت که پیگیری اهداف در چارچوب راهبردها، موجب انسجام، وحدت و تداوم توسعه بالنده باشد و دراختیارداشتن اهداف و ارزش‌ها، بدون «راهبرد»، وافی به‌دستیابی اهداف نیست.

واژگان کلیدی

راهبرد، هدف، هویت، برنامه‌ریزی و جمهوری اسلامی ایران.

---

*. هیئت علمی دانشگاه شهید صدوقی ـ دانشجوی دکترای دانشگاه باقرالعلوم علیه‌السلام در گرایش انقلاب اسلامی.
hosseini_shehneh@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۰/۱/۱۸ تاریخ تأیید: ۹۰/۴/۱۵

مقدمه

ایجاد هر نظمی ازجمله نظام حکومتی، ناظر بـه‌وجـود هـدف و ابـزار دسـتیابی بـه‌آن اسـت؛ هدف‌هایی که در افق آینده تحقق خواهند یافت. این هدف‌ها، با در کنار هم گذاشتن اجـزای گوناگون و ترتیب و ساختار خاص است که دست‌یافتنی می‌شوند و طرح هدف‌ها بـه‌تنهـایی، ضامن تحقق آن نخواهند بود. درحقیقت، با در نظر گرفتن موانـع و چگـونگی رفـع آن، نـوع استفاده از امکانات، بسیار مهم است.

ایران بعد از انقلاب، با انتخاب نام (جمهوری اسلامی ایران) گرایش هویتی خود را نشان داد. بنابراین، در هر نوع هدف‌گذاری و سیاست‌گذاری راهبردی، در نظر گرفتن هدف‌های هـویتی و حمایت از ارزش‌های آن نیز ضرورت خواهد داشت. منتها، به‌نظر می‌رسد هدف‌های توسعه کشور که از موضع هویت‌خواهی نیز ضروری است و هم‌زمان با تأمین ضرورت‌های بقا، زمینه پویـایی نظام هویت‌گرای ایران را می‌تواند فـراهم کنـد، لـوازمی دارد کـه گـاه در ظـاهر، در تـزاحم بـا هدف‌های ناب ارزش‌مداری هویتی است و یا پیگیری بعضی از هدف‌های راهبردی که به‌توسعه مادی وابسته است، هزینه‌هایی را تحمیل می‌کند کـه در عمـل فرصـت پیگیـری هـدف‌هـای معنویت‌محورانهٔ هویتی را باقی نمی‌گذارد. نگارنده با در نظر گرفتن ایـن معضـل، در پـی بیـان هدف‌ها و سیاست‌های «راهبردی‌ای» است که در صورت اجرای آن راهبردهـا، معـدل نتیجـه به‌دست‌آمده براساس هدف‌ها، پذیرفته شده و بهتر و نزدیک‌تر به‌مطلوب نهایی خواهد بود.

در ایران پس از انقلاب، حامیان گستردهٔ نظام، در هدف‌هـای راهبـردی، کمتـر اخـتلاف دارند. اختلاف اصلی عمدتاً در سیاست‌های راهبردی و تا حدودی در اولویـت‌بنـدی و میـزان تأکید بر هدف‌هاست و مقاله در این مورد، در پی برجسته‌سازی این نکته است که اشتراک در هدف‌ها، بدون اتحاد در سیاست‌های راهبردی، فواید آن‌را کاهش می‌دهد، تا جایی که ممکن است فایده این اشتراک، صرفاً محدود به اتحاد در سیاست‌های راهبردی در آینده، در مقایسه با اشتراک نداشتن در هدف‌ها شود.

به‌عبارت دیگر، اشتراک در سیاست‌های راهبردی آن‌قدر اهمیت دارد که بدون آن، منجـر به‌عقیم‌ماندن هدف‌های مشترک، در افق آینده نزدیک می‌شود و همین‌طور داشتن هدف‌های مشترک، به‌تنهایی و بدون اشتراک در سیاست‌های راهبردی برای تحقق هدف کافی نیست؛

زیرا اتحاد در هدف‌های راهبردی، تنها مبنای عمل مشترک افراد نیست، بلکه نیازمند درک مشترک از منابع و موانع موجود، تفاهم در تحلیل واقعیت‌های موجود و اشتراک در فرایند کنترل و نوع بهره‌مندی از آن است. معمولاً اشتراک در این امور به‌اتخاذ سیاست‌های مشترک ختم می‌شود و در این زمینه، در ایران مشکلات فراوانی به‌چشم می‌خورد.

بیان مسئله

براساس خاستگاه اصلی نظام، حمایت از ارزش‌های اصلی و درازمدت و نهایی مندرج در هویت اسلامی ایران، ضروری است و راهبردها، راه و روش رسیدن به‌هدف‌های بلندمدت است که جنبه حیاتی دارند. بنابراین، «هویت اسلامی» در ایران با مفهوم و کاربرد «راهبرد»، هم‌نشینی ضروری دارد و هر دو دارای خصلت درازمدت هستند. همچنین لازم است که مسایل و چالش‌های هویتی در مقیاس «راهبردها» بررسی شوند. «مسئله» مورد نظر با در نظر گرفتن دونکته مطرح می‌شود.

الف) تنها مسئول نهایی طرح در اجرا و کنترل راهبردها، مدیریت عالی کشور است؛ زیرا وحدت، هماهنگی و مشارکت فعال مدیریت عالی از مهم‌ترین عوامل در اجرای استراتژی‌هاست (طبیبی، ۱۳۸۲: ۹۰) و سطح تعیین‌کنندهٔ راهبرد و مسایل مربوط به‌آن نیز، مدیریت است. به‌این ترتیب، مدیریت کشور حق ندارد از موضع فرافکنانه و انتقادی وارد شود؛ چراکه مسئول رصد و کنترل سیاست‌هاست. مدیریت کشور پاسخ‌گوی بی‌چون و چرای میزان دستیابی به‌هدف‌ها، ازجملهٔ چالش‌های هویتی و توسعه در داخل و یا کیفیت تعادل قدرت ایران از هر نوع و جنس در برابر چالش‌های بیرونی است.

ب) توانایی همه‌جانبه شامل توسعه و قدرت، مهم است؛ زیرا ضرورت دستیابی پایدار به‌هدف، از نظر خصلت ذاتی نظام اسلامی، متضمن ضرورت توجه به‌جنبه‌های هویتی و تضمین بقا، حتی در شرایط بحرانی است. به‌این ترتیب، راهبرد با سیاست و سیاست با قدرت، ارتباط دارد. در هر صورت، باید قبل از تضمین پویایی نظام، تمامی هدف‌های راهبردی، تضمین‌کنندهٔ قدرت، نشاط و تداوم حیات نظام در برابر تهاجم بیرونی باشد. (که در مفهوم اصلی و اولیه استراتژیک، بیشتر همین مفهوم مطرح است) چون قدرت را تنها با قدرت، می‌توان

پاسخ داد و به‌گفته توسیدید: «قدرت، تعیین‌کنندهٔ راه هرکسی است». (بیلیس، ۱۳۸۳: ۲۷) بنابراین، کلیت نظام همواره باید عیار قدرت خود را کنترل کرده و افزایش دهد که از بهترین راه‌های آن، توسعه است؛ زیرا توسعه‌نیافتگی، بدان معنی است که توان اقتصادی برای قدرت نظامی، محدود است و کل سیستم آسیب‌پذیر است. درحقیقت، ایده امنیت با دامنه وسیعی از بحث‌های بسیار سیاسی درباره اشتغال، توزیع درآمد و رفاه مرتبط است. (باری بوزان، ۱۳۷۸: ۲۶۵ و۲۶۶) توسعه، پایه ضروری قدرت است. همان‌گونه که حاصل قدرت نرم، در قالب عملکرد و اجرای راهبردهای مناسب، عینیت یافته و مؤثر می‌شود.

به نظر می‌رسد در ایران براساس الگو و مفاهیمی که در متن مقاله توضیح داده می‌شود، بیشترین مشکل حامیان نظام در توافق، به‌طور کلی مربوط به »سیاست‌های راهبردی» از یک‌طرف و نوع و اهمیت توسعه در بخش هدف‌ها، از طرف دیگر است که به‌احتمال زیاد ریشه هر دو مشکل در تفاوت برآورد و تحلیل امکانات و موانع موجود و اینکه چه چیزی وسیله دستیابی به‌چه هدفی است، می‌تواند باشد؛ زیرا در ایران گاه به‌جای تکیه بر داده‌های عینی موجود، شیوه‌های الهام‌گونه و ارائه رهنمود، حتی در مقام برآورد و سنجش واقعیت‌ها، مبنای درک واقعیت و سپس اتخاذ سیاست‌های راهبردی بر همان اساس، می‌شود و همین نکته، پایه ابهام در عرصه‌های بسیار حساس، ازجمله مسایلی مانند توسعه، تقدم توسعه سیاسی بر اقتصادی یا برعکس، محور قرار گرفتن عدالت، محور قرار گرفتن ضدیت با بیگانگان و محور قرار گرفتن فرهنگ و امثال آن می‌شود. در این مقاله برای محدود کردن موضوع در این مسایل، متغیر «توسعه»، محور تمرکز و توجه خاص است. با توجه به اینکه در مطالعات راهبردی، ماهیت و کیفیت قضاوت مهم است که انسان را به‌ارزیابی، تحلیل و قراردادن مسئله در یک‌چارچوب و متغیر وا می‌دارد. (بیلیس، ۱۳۸۳: ۳۸)

با در نظر گرفتن کیفیت و سطح بحث، روش انتخابی، استنتاجی ـ تحلیلی است که چارچوب نظری مطلوبی تلقی شده و در برابر الگوهای بدیل فرضی، از استحکام، واقع‌بینی، جامعیت و ضرورت‌ها برخوردار است. ضرورت‌ها شامل، تعالی واقعی جامعه، امکانات در دسترس، موانع واقعی و تداوم‌یافتن امیدوارانه و بانشاط جامعه است و تداوم با این اوصاف، به‌نوبه خود، حاصل اعتقاد به‌درستی هدف‌ها و روش‌های منتخب، با تعمق در آثار درازمدتِ سیاست‌های راهبردی است.

حال براساس معیار مذکور، الگو و چارچوب نظری مورد استفاده، به‌این شرح مطرح می‌شود: هدف‌ها و سیاست‌های راهبردی در یک مدار به‌هم‌پیوسته با واقعیات، (شامل موانع، بازیگران خارج از کنترل داخلی و خارجی و کیفیت کارکرد عناصر اصلی نظام) ادامه حیات هویت‌خواهانه را ممکن می‌سازد و این منظور، با انتخاب و به‌کارگیری راهبرد مناسب، با جهت‌گیری تقویت بنیان‌های ملت و کشور میسر می‌شود. این راهبرد، باید ضمن نظر به منافع و هدف‌های کوتاه‌مدت، بیشترین حمایت و تضمین در مقایسه با بقای درازمدت نظام، قوت و تعالی آن‌را از روش توسعهٔ همه‌جانبه، ایجاد کند. مقاله با فرضیه خود، مبنی‌بر ارتباط بین هدف‌ها و سیاست‌های راهبردی با توسعه و هویت، می‌کوشد با کمک به‌حل پاره‌ای از مشکلات نظری که مبنای اختلاف در اولویت‌بندی‌هاست، کیفیت نگرش توسعه، در ارتباط با هدف‌های هویتی را ارتقا بخشد.

مفاهیم واژه‌ها: راهبرد، هویت، کنترل

با توجه به‌کاربرد وسیع این واژه‌ها در مقاله، مراد خود را از به‌کارگیری آنها بیان می‌کنیم.

الف) راهبرد: کاربرد رایج کنونی راهبرد، راه و روش رسیدن و راهنمایی برای کسب هدف‌هاست. راهبرد، معادل استراتژی است که «سون تسو»، فیلسوف چینی برای اولین بار حدود سال ۴۰۰ ق‌م. به‌مفهوم هنر و فن طرح‌ریزی، ترکیب و تلفیق عملیات نظامی برای رسیدن به‌هدف مشخص جنگی به‌کار برد و از واژهٔ یونانی (stratagos) به‌معنی هنر و علم هدایت نیروی نظامی گرفته شده است. ولی از اوایل قرن بیستم، آلفرد ماهان و هانس دلبروک در کاربرد جدید، بر ارتباط نزدیک جنگ و سیاست تأکید کردند و مفهوم کنونی آن، راه و روش رسیدن به‌هدف‌هاست و اموری، استراتژی شمرده می‌شود که بلندمدت و در محیط رقابتی بوده و جنبه حیاتی داشته باشد. (طبیبی، ۱۳۸۲: ۱۱۱ ـ ۱۰۹) استراتژی بزرگ، به‌معنی هدایت و مدیریت تمامی منابع یک ملت و یا گروهی از ملت‌ها، برای کسب راهنمایی و هدف‌های سیاسی است. (بیلیس، ۱۳۸۳: ۲۳)

ب) هویت: هویت معادل هستی، وجود، ماهیت و سرشت است و سبب تمایز فرد از دیگری می‌شود. (معین، ۱۳۷۷: ۶) درحقیقت، هویت مجموعه‌ای از ویژگی‌های پایدار است که در تمام ساحت‌های زندگی انسان، ظهور و بروز می‌کند و هویت ملی یک جامعه، ایجاد نوعی

تعادل میان ظرفیت‌ها و ساختار داخلی با ظرفیت‌های ساختار جهانی است که بر پایه شناخت دقیق توسط سیستم نرم‌افزار حکومت یا جامعه، استوار است. (میرمحمدی، ۱۳۸۷: ۳۱)

ج) کنترل: کنترل مستمر، یکی از مراحل راهبرد است که به‌طور طبیعی براساس شاخص انجام می‌گیرد و متضمن درک خود بنیاد است که در راستای دستیابی به‌نوعی هدف، معنی‌دار می‌شود و مداخله آینده‌گرایانه آدمی در دنیای اجتماعی است که به‌موجب آن فرایند آبادانی آینده از طریق برآورد خطرهای احتمالی به‌نظم کشیده می‌شود. (گیدنز، ۱۳۸۸: ۳۲۵)

الگو و مدل

در ادبیات موجود مطالعات راهبردی، مدل‌های گوناگونی برای تدوین استراتژی مطرح شده. یکی از مدل‌های به‌نسبت جامع، مدل «استونر» است که در این مقاله با کمی تغییر مورد استفاده قرار گرفته است (طبیبی، ۱۳۸۲: ۱۹۴) و به‌نظر نگارنده به‌دلیل کفایت، جامعیت و قابلیت آسیب‌شناسی در مقایسه با کاستی‌های احتمالی، خوب و مطلوب است. مدل استونر شامل تعیین هدف، ارزیابی محیط داخلی و خارجی (فرصت‌ها و تهدیدها) تجزیه و تحلیل تغییرات، تدوین استراتژی، اجرا، انتخاب شاخص و سپس کنترل مستمر و بازنگری خلاقانه در برنامه و اولویت‌ها براساس ارزیابی و تجزیه و تحلیل تغییرات است که در این مقاله، تمرکز اصلی بر تعیین هدف، تدوین استراتژی و کنترل است.

ویژگی‌ها و مشخصات راهبرد مطلوب

راهبرد مطلوب، راهبردی است که با در نظر گرفتن منافع و هدف‌ها، بیشترین تضمین به‌بقای درازمدت عناصر اصلی و حیاتی کشور و نظام و تعالی آن ایجاد می‌کند که متضمن واقع‌بینی، ثبات و امنیت است که در ادامه، توضیح داده می‌شود.

۱. واقع‌بینی: منظور از واقع‌بینی، ضرورت در نظر گرفتن هدف‌ها ازجمله هدف‌های متعالی، در افق مقدورات و ممکنات است. گرچه گرایش ایدئولوژیک در ایران قوی است، ولی ارزش‌های ایدئولوژیک به‌طور عمده در هدف‌های راهبردی قابلیت لحاظ شدن را دارد. بنابراین باید بر این واقع‌بینی تأکید شود، تا از این طریق یادآور شویم که واقع‌بینی، به‌معنی ضرورت حذف گرایش‌های

ایدئولوژیک، در مقام بررسی تمامی مراحل مختلف الگوی راهبرد، جز درباره هدف است.

۲. ثبات: هرچه تحلیل، خلاقانه، عمیق و واقع‌بینانه باشد، ثبات در تصمیم‌گیری و درنهایت، ثبات هرچه بیشتر کشور را باعث می‌شود. سیاست‌های راهبردی، اتخاذ تصمیم حال برای آینده و یا آینده را در حال دیدن است و این در صورتی ثمربخش واقع می‌شود که منتهی به‌سیاست‌های باثباتِ حاصل از واقع‌بینی شود. درضمن باید توجه شود اگر واقعیاتی که محاسبه می‌شوند محدود به‌موضوعاتی باشد که خود ذاتاً دارای ثبات هستند، بی‌ثباتی احتمالی طبعاً از ناحیه تصمیم‌گیران است. ولی واقعیت‌های مؤثر در تصمیم‌گیری، همیشه دارای ثبات نیست. ازجمله، تأثیر نیروهای خارج از کنترل دولت، مثل تأثیر کشورهای خارجی که به‌میزان نقش خود، بی‌ثباتی را تحمیل می‌کند و به‌نوبه خود اعتبار سیاست‌های راهبردی را مخدوش می‌سازد. پس با در نظر گرفتن این دست موضوعات، تدابیر لازم در راستای ثبات هرچه بیشتر، ضرورت مضاعف می‌یابد.

۳. امنیت: رکن اساسی هر نوع اقدام درازمدت، «امنیت» است. در صورت نبود امنیت، هر نوع تصمیم و عمل و با هر درجه از اعتبار، نقش‌زدن بر آب است. اتخاذ تصمیمات راهبردی، مدیون احساس امنیت پایدار است. چراکه به‌کارگیری سیاست‌های راهبردی، به‌معنی سرمایه‌گذاری برای آینده و فداکردن حال برای آینده است که تحقق آن به‌احساس امنیت وابسته است.

هدف‌های راهبردی

این هدف‌ها که ارزش‌های ایدئولوژیک نیز می‌تواند در آن لحاظ شود، شامل این عناصر است.

۱. بقا و تضمین بقا از راه قدرت

پس از تأمین امنیت منابع، دست‌یابی به‌منافع و ارزش‌ها، امکان‌پذیر می‌شود. در این صورت، نیازمند قدرتی هستیم که با به‌کارگیری راهبردهای بزرگ و مناسب، قابل دستیابی و حفظ است؛ چراکه استراتژی، بخشی از مسایل امنیتی است. (بیلیس، ۱۳۸۳: ۳۴) با وجود این، بسیاری از جوامع جهان سوم، ادامهٔ حیات خود را در رویارویی با تهدیدات خارجی و توانایی مهار تعارضات داخلی می‌بینند (قوام، ۱۳۸۲: ۴۶) که مبتنی بر قدرت است. تا جایی که در بیشتر موارد، استراتژی کشورها پاسخی به‌هدف‌ها و اقدامات دیگر کشورها در نظام موازنه

قدرتی است که مبتنی بر اصل تنازع بقاست و به‌ناچار حفظ کشور ـ ملت در وهله نخست، اعمال دیپلماسی مبتنی بر قدرت، سپس تهدید و درنهایت، جنگ ـ مبتنی بر قدرت ــ است. (ازغندی و روشندل، ۱۳۸۲: ۸۵ و ۸۶)

البته کارکرد این قدرت، همیشه در شرایط راکد نیست و حفاظت از منافع و ارزش‌ها نیز همیشه به‌معنی اعمال مستقیم قدرت برای حفظ آنها نیست، بلکه چه‌بسا واقعیت‌های محیطی تغییر می‌کنند و حفظ منابع و ارزش‌ها، با بازنگری و تحلیل مجدد داده‌های محیطی امکان‌پذیر می‌شود که به‌نوبه خود، فرصت‌ها و تهدیدهای جدیدی مطرح می‌کند که لزوماً مترادف به‌کارگیری قدرت مستقیم نیست. اهمیت نکته امنیت که در اصطلاح فقه اسلامی «حفظ بیضه اسلام» نامیده می‌شود، در این است که در هر اقدام و انتخاب، باید آخرین مسئله که همان «بقا» است را در نظر داشت. حفظ بقا، نقطه اتصال راهبرد و هویت نیز هست. چنانکه دستورات و ارزش‌های اسلامی نیز مؤید اولویت حفظ بقا است.

با در نظر گرفتن این نکته که همیشه کاربرد زور به‌طور مستقیم برای بقا، خطرناک‌ترین و پرهزینه‌ترین راه است، حتی‌الامکان باید کوشید به آخرین راه‌حل نیاز نباشد. منتها، اعمال روش‌های جایگزین زور، عمدتاً در حیطه مسایل داخلی، زیر نظر قدرت حاکمیت، اعمال وکنترل می‌شود ولی در ارتباط با محیط‌های خارجی، محور اصلی، حفظ موازنه قدرت با دیگر عوامل مؤثر است، به‌گونه‌ای که معمولاً دولت‌های خارجی پس از درک اقتدار کشور، روش‌های جایگزین قدرت را در تعاملات می‌پذیرند. در هر صورت، پیچیدگی روزافزون جوامع و محیط داخل و خارج، توجه استراتژی را به‌طور فزاینده به‌عوامل غیرنظامی مانند عوامل اقتصادی، روانی، اخلاقی، سیاسی و تکنولوژی جلب می‌کند. به‌این ترتیب، استراتژی در تفکر نوین، موضوع نظامی نیست ...، بلکه عنصر ذاتی حکومت‌داری است. استراتژی در ادامه حفظ بقا، فراتر از جنگ، به‌صلح پس از آن می‌نگرد و چنان ابزارها را ترکیب و تنظیم می‌کند که از صدمه به‌موقعیت آینده صلح، دوری شود. (همان: ۱۱ و ۱۲)

براساس این نکات باید، تنظیم راهبردها براساس حفظ هستی تمامی چیزهایی تلقی شود که هستی ج.ا. ایران را تشکیل می‌دهد و از ارکان مهم این هستی، خصوصیت اسلامیِ انقلاب ایران است که جوهره انقلاب ایران را می‌سازد و با رسمیت‌یافتن الگوی ولایت فقیه

در متن قانون اساسی، رسمیت قانونی نیز یافته است. به‌این ترتیب، حفظ اسلامیت نظام، همانند تمامیت ارضی، هدف قطعی انقلاب است. با این وصف که به‌علت‌های مختلف، ایران پس از انقلاب، با مسئله و چالش بقا، روبه‌رو بوده است که اهمیت و ضرورت توجه به‌این راهبردها، قطعی به‌نظر می‌رسد و نکات زیر مبین این ضرورت است.

الف) وقوع انقلاب، با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، نشانهٔ جابه‌جایی صددرصدی موقعیت ایران، از ژاندارم آمریکا در منطقه، به‌کانون ضدیت با آمریکا به‌طور خاص و بلوک‌های قدرت جهانی، به‌طور عام بود و این موضوع سبب می‌شد تا صرف نظر از مبارزه‌جویی ذاتی انقلاب ایران، بلوک‌های قدرت جهانی، از موضع ضدیت و چالش‌آفرینی با اصل نظام ایران، برخیزند.

ب) اسلام‌خواهی نظام، معرف آموزه نوین و گفتمان جدید و هویت‌خواهی در جهان به‌طور عام و در منطقه و جهان اسلام، به‌طور خاص بوده و عامل تحریک کشورهای مسلمان منطقه با قرائت اسلام آمریکایی آنان، برضد اساس نظام ایران بود.

ج) ترکیب دو عنصر پیش‌گفته، با موقعیت حیاتی ژئوپولتیک ایران و وجود کالای راهبردی نفت و مسئله ضدیت ایران با اسرائیل، چالش چند لایه‌ای را برای انقلاب رقم زد که در قالب جنگ، تحریم و دشمنی با ایران در عرصه‌های مختلف، آشکار می‌شود. درضمن، توجه به‌سه نکته کمک می‌کند که چالش‌های مربوط به «بقای» نظام ایران، روشن‌تر شود.

اول. درحقیقت، در بیشتر موارد، سیاست‌ها و استراتژی کشورها، پاسخی به‌هدف‌ها و اقدامات دیگر کشورهاست. (همان: ۸۵) این موضوع شامل رویارویی ایران و غرب پس از انقلاب نیز می‌شود.

دوم. جمعیت و منابع طبیعی اروپا، آسیا و خاورمیانه، محور اصلی جنگ مدرن است (بیلیس، ۱۳۸۳: ۱۳۸) و ایران از کشورهای مهم خاورمیانه با منابع طبیعی، راهبردی فراوان و درنتیجه، در مرکز خطر است.

سوم. حجم بالای طرح مباحث مربوط به‌غرب در بیانات رهبری انقلاب ایران از یک طرف و اقدامات ضدایرانی غرب ازجمله، تحریم‌ها که به‌گفته بیلیس شکلی غیرتکنولوژیک از سلاح کشتار جمعی است (همان: ۳۴۹) از طرف دیگر و سابقهٔ تاریخی غرب به‌ویژه آمریکا در آمادگی تهاجم به‌دیگر کشورها با هر بهانه از طرف سوم، نشان‌دهندهٔ عمق چالش «بقا»ی ایران است.

بنابراین، ایران باید موضوع امنیت، به‌معنی فقدان تهدید جدی نسبت‌به ارزش‌های اساسی خود را به‌عنوان هدف راهبردی، پی بگیرد؛ زیرا زمانی که دولتی برای حیات و بقای خود بجنگد، هر هزینه‌ای معقول است (همان: ۳۴ و ۸۴) و آنچه حائز اهمیت است، ایجاد ابزارهای مشروع قدرت و نیز روش‌های تأمین اقتدار مشروع است. (قوام، ۱۳۸۲: ۱۲۶) البته بقای همراه با امید و نشاط، انرژی لازم را برای حفاظت از دیگر ارکان حیاتی فراهم می‌کند و در این میان، کمک به‌نشاط به‌ویژه در جوانان، سهم بسزایی در تقویت سیاست‌های راهبردی دارد. هدف «بقا»، باید از طریق ایجاد نشاط از چنان ظرفیتی برخوردار باشدکه مردم را برای ورود به‌عرصه‌های پرهزینه آماده سازد و بدین منظور، هرچه درک تهدید از دشمن بیشتر باشد، وحدت و تضمین بقای کشور نیز بیشتر خواهد بود، ولی در مقابل هرچه بسیج منابع مورد نیاز برای جنگ با دشمن بیشتر باشد، واگرایی بیشتر خواهد شد. (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۴۹۴) بنابراین، باید جلوی عوامل مستهلک‌کنندهٔ انرژی و نشاط جامعه گرفته شود و همواره به‌ظرفیت جامعه توجه شود.

۲. تحقق عدالت و حقوق اسلامی

علاوه‌بر اینکه عدالت هدف ماست، آموزه عدالت نیز ظرفیت آن‌را دارد که به‌عنوان چارچوب ارزشی و شیوه راهبردی مورد توجه واقع شود. دستیابی به‌عدالت، در رابطه فرد با فرد، حکومت با مردم، نهادینه‌کردن ارزش‌های عادلانه، ایجاد ساختارهای عادلانه در مناسبات مربوط به‌قدرت، اقتصاد و فرهنگ و از همه مهم‌تر، تضمین لازم در دستیابی عناصر توانا و عدالت‌خواه به‌مناصب حاکمیتی و دستیابی نظام، به‌جایگاه عادلانه در مناسبات بین‌المللی، است. روشن است که تحقق عدالت، به «بقا» بستگی دارد و در مقابل، عدالت، کمک به‌ریشه‌دار کردن «بقا» و نشاط جامعه است. عدالت مورد نظر، اقتضای آن‌را دارد تا ساختاری ایجاد شود که تأمین نیازهای عاطفی، زیستی و سیاسی انسان به‌قربانی‌کردن هیچ‌یک از آنها نسبت به‌دیگری وابسته نباشد. حاکمیت باید هدف خود را تأمین عدالت سیاسی و اجرای عدالت توزیعی در چارچوب منزلت و شرافت ذاتی انسان به‌عنوان خلیفه الهی قرار دهد والّا از هدف هویتی خود، دور می‌شود.

۳. حق معنوی

این هدف به‌طور خاص از خصلت ارزش‌مداری و هویت‌جویی نظام ایران، استخراج می‌شود. تمایز

اساسی نظام اسلامی ایران در مقابل دیگر الگوها، مانند نظام لیبرالی همین است که به‌انسان به‌عنوان موجود حیوانی با محدوده حیات حیوانی و انباشته از تمنّیات و شهوات نمی‌نگرد. بنابراین، فراهم‌سازی زمینه، برای خلق فضای معنوی به‌طور کل و ایجاد بستر برای پرورش ارزش‌های اخلاقی و معنوی برای افراد به‌طور خاص، یکی از اهداف راهبردی به‌حساب می‌آید.

۴. تأمین کرامت انسانی

دستیابی به‌حرمت و عزت پایدار، بخشی از ارزش‌های مطلوب انسان است. از نظر اسلام، انسان باید آینده‌نگرانه زندگی کند و آموزه‌هایی چون صبر، اعتقاد به‌معاد و پاداش اخروی در اسلام، ناظر به‌همین معنی به‌مفهوم عام است و با توجه این نکته، انسان باید به آینده توجه کند و بین نیازهای اکنون و مطلوب‌های آینده خود تعادل برقرار کند و به تعبیر دینی، آخرت خود را فدای دنیا نسازد و در عین حال یکسره دنیا و نعمت‌های اکنون خود را نادیده نگیرد.[۱] از نظر اسلام، باید تمهیدات لازم، برای تأمین احساس کرامت نفس، اندیشیده شود. انسان نباید در ایران اسلامی، احساس حقارت و خواری کند.

۵. توسعه جامع و پایدار

در مقیاس انسان، اهمیت و ارزش عادلانه ساختارها، در گرو به‌فعلیت‌رساندن استعدادها، براساس امکانات و فرصت‌های موجود به‌عنوان نعمت‌های الهی است. بنابراین، کیفیت زندگی واقعی انسان‌ها که به‌طور طبیعی با مشارکت خود آنها عینیت می‌یابد، اصل مهمی است و فلسفه وجودی حکومت و ارزش و اعتبار آن به‌همان میزان است که بتواند در این عرصه‌ها فرصت برای انسان‌ها ایجاد کند. درحقیقت، خداوند سعادت دنیا را برای انسان مقدر کرده و آن‌را، مقدمهٔ سعادت اخروی قرار داده است. توسعه، در کنار عدالت، حق معنوی و حفظ کرامت، معنادار می‌شود و پایه‌های مادی حیات جامعه را تأمین می‌کند و از این طریق، انسان‌ها را به‌زیست کمال‌جویانه و مسالمت‌آمیز در کنار هم امیدوار می‌کند و به‌علاوه یکی از عناصر کلیدی بقا و نشاط که نشانهٔ حیات است را به‌ارمغان می‌آورد.

---

۱. وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ. (اسراء / ۲۹)

سیاست‌های راهبردی پیشنهادی

اصولاً سیاست‌های راهبردی در بستر تفاوت وضع موجود، از وضع مطلوب و با در نظر گرفتن امکانات و موانع، قابل طرح است. در این مرحله، نقش قدرت نرم و خلاق مدیریت و تجزیه و تحلیل هوشمندانه وضع کنونی و افق آینده، در طرح سیاست‌های راهبردی مطلوب، نقش حساس و برجسته بازی می‌کند و سیاست‌های راهبردی پیشنهادی، در قالب چارچوب نظری مقاله، مطلوب به‌نظر می‌رسد.

۱. کوشش در جلب مشارکت وهمدلی مردم

از یک‌طرف، به‌دلیل اندک‌بودن دوستان قابل اعتماد و ائتلاف ایران در مواقع بحران در سطح کشورهای قوی جهان و نیز نامتقارن‌بودن قدرت سخت‌افزاری واقعی ایران در مقایسه با دشمنان بالفعل و بالقوه خود و از طرف دیگر، به‌دلیل خصلت ذاتاً مردم‌محور انقلاب و ماهیت ارزش‌مدارانه هویتی ایران که مستلزم عینیت‌یافتن زیست ارزش‌مدارانه جامعه است، انتخاب سیاست جلب مشارکت مردم، به‌عنوان راهبرد قطعی، اجتناب‌ناپذیر است. قوم حضرت شعیب، به‌آن حضرت می‌گویند:

> لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ. (هود / ۹۱)
> اگر ملاحظه قومت نبود، سنگ‌سارت می‌کردیم.

ایران نیز برای در امان‌بودن از سنگ کینه دشمنان، هیچ پناهگاهی بهتر و امن‌تر از مردم خود، ندارد. به‌علاوه، ایران برخلاف کشورهایی با موقعیت مطلوب که راهبرد تثبیت وضع موجود را در پیش می‌گیرند، با خصلت انقلابی، در مقام تغییر و پیگیری هدف‌های محقق‌نشده برای یافتن جایی در سطح جدید و با انگیزه قوی قرار دارد که به‌معنی در پیش‌بودن راهی طولانی برای پیمودن است. تا جایی که طبعاً تحقق بسیاری از هدف‌های نظام، تبدیل به‌موضوع بین‌نسلی می‌شود که تنها با مشارکت بین‌نسلی، قابل پیگیری می‌شود.

درعین‌حال با صرف‌نظر از این‌ضرورت، مشارکت، جزو حقوق اجتماعی در کنار حق امنیت و رفاه است و وفاق اجتماعی و ملی، تنها در پرتو مشارکت گروه‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها در سه‌بعد اساسی تصمیم‌گیری، نظارت و اجرا، امکان‌پذیر است. (افروغ، ۱۳۸۷الف: ۱۶۴) البته این حق، به

دوسویه بودن، از بالا به‌پایین و از پایین به‌بالا و نهادینه‌شدگی ناظر است. ضمن آنکه وفاق را نباید به‌صورت سفید و سیاه مطرح کرد. (همان: ۱۸۶) بنابراین مشارکت مؤثر، مشارکت همه‌سویه و فراگیر است؛ زیرا نمی‌توان مثلاً در اقتصاد به‌مشارکت افراد وقعی ننهاد، اما به‌مشارکت فرهنگی و سیاسی معتقد بود. (افروغ، ۱۳۸۷ب: ۱۴۲) به‌این ترتیب، راهبردها باید براساس هدف‌ها، فراگیر و تضمین‌کننده منافع مادی و معنوی عموم و از توجیه لازم اخلاقی برخوردار باشد و باید بیشترین سهم در هم‌راستاکردن منافع شخصی و جمعی جامعه داشته باشند تا انسجامی را سبب شود که نه‌تنها اجزای آن متناقض یکدیگر نباشند، بلکه مکمل بوده و هریک از ابعاد، منعکس‌کننده ابعاد دیگر شود. همچنین باید در درجه اول تأکید روی اشتراکات عقلی و عاطفی و با مراجعه به‌فصول مشترک ابعاد انسانی، مذهبی و ملی در سطح جامعه شود، به‌طوری که هویت جامعه در رأس هویت‌های جمعی و گروهی دیگر قرار گیرد. (افروغ، ۱۳۸۷الف: ۱۵۹)

در همین راستا، نباید مسئلهٔ مخالفان داخلی را با دشمنان خارجی یکی دانست. گرچه دشمنان خارجی امروز هم، ممکن است متحدان فردا باشند. ولی مخالفان داخلی، همین حالا هم شهروند این کشور هستند و معلوم نیست حتی متحدان مصمم نظام با روش طرد، موافق باشند و به‌نظر می‌رسد مناسب باشد که نظام برای تمامی مردمش جای مناسبی در نظر گیرد. بنابراین، مقتضی است که به‌کثرت‌های ذیل محورهای اصلی، احترام بگذاریم؛ زیرا جامعه ما یا هر جامعه دیگری برای اینکه بقا داشته باشد باید کثرت را مجاز بشمارد. (افروغ، ۱۳۸۷ب: ۱۷۱)

باید برای ایجاد تعادل مقابل واگرایی‌ها، حتی‌الامکان به‌اصول اصلی و توحیدمحور تکیه کند، ولی درعین حال سازوکار وفاق، مشارکت است و هرچه مشارکت را تجزیه‌ناپذیر و جامع‌تر ببینیم، به‌طور قطع سازوکارهای بیشتری را برای وفاق اجتماعی در نظر گرفته‌ایم. (افروغ، ۱۳۸۷الف: ۱۸۷) به‌این معنی که برای زیست مشترک و کمک به‌بقا و تعالی کشور، اجباری نیست همه و همهٔ دیدگاه‌ها با هم متحد و مشترک شوند، بلکه کافی است به‌جای نگاه به‌کلیت فرایندهای کشور، چون ساختمانی سنگی، آن‌را از جنس خیمه برافراشته در صحرا بدانیم تا انعطاف حداکثر نظام را با حفظ کلیت نظام، در ترکیب ببینیم تا زمینه‌ای فراهم شود که هرکس به‌فراخور حال خود بتواند با زندگی در این جامعه، احساس خوشبختی کند و در حد توان خود خدمتی کند. با این روش، تلاش و خدمت آنها، بر داشته‌های نظام، خواهد افزود و نظام چیزی را از دست نمی‌دهد.

۲. سیاست بازدارندگی

ما به تضمین موجودیت و هویت خود در ظرف زمانی و مکانی موجود و شرایط بین‌المللی نیازمندیم که بخشی از آن مربوط به ناسازگاری‌های ایران و غرب و بخشی دیگر مربوط به‌تفاوت ارزش‌های بنیادین است که به‌سادگی قابل جمع نیست. بنابراین، طرح دوستی اساسی با غرب غیرواقعی است، ولی در سطح رفتاری، باید روشی انتخاب شود که حتی‌الامکان حساسیت‌آفرین نباشد، و در عین حال، متضمن ارسال کدهایی هم باشد که نشان دهد ایران در صورت تهدید، بیشترین خطرآفرینی برای طرف مقابل ایجاد خواهد کرد. غربی‌ها می‌دانند که نقاط ضعف و ضربه‌پذیر فراوان دارند. ایران باید در مواقع ضرورت، به‌جای موجودیت آنها، منافع چشمگیر آنها را تهدید کند تا نقش بازدارنده داشته باشد. در هر صورت، باید این نکته را در نظر داشت که آنها برعکس ایران برای اجرای تهدیدهای خود، نیاز به‌ریسک بسیار پرخطر ندارند. ضمناً امکان اجرای این سیاست، به‌اجرای سیاست اول و مکمل آن وابسته است.

۳. نقشه راه با جزئیات

با توجه به‌اینکه سیاست‌های راهبردی، با زندگی و متن جریان پویای حیات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه سروکار دارند و دنیای واقعی، همراه با محدودیت امکانات و ظرفیت کشور است و آکنده از تهدیدها و خطرهای احتمالی است، (گیدنز، ۱۳۸۸: ۳۰) نمی‌تواند با توجه به‌تمامی ایدهآل‌ها، به‌طور هم‌زمان، به‌عنوان هدف مطلوب تلقی شود. سیاست‌ها باید با جزئیات همراه باشد تا امکانات محدود فقط در خدمت سیاست‌های منتخب در راستای تضمین بقای هویتی قرار گیرد. ترسیم جزئیات به جمع‌آوری و طبقه‌بندی مستمر اطلاعات نیازمند است تا دست‌اندرکاران را متوجه سازد که در کدامین مرحلهٔ نقشهٔ راه قرار دارند. بنابراین، تنظیم برنامه با جزئیات روشن و اولویت‌بندی‌شده، همراه با جلب مشارکت در تمامی سطوح کشور و ناملایمات بین‌المللی، ضروری است تا اساساً تقسیم وظایف، در قالب مشارکت عملی تحقق یابد.

در این راستا، شرط حمایت سطوح مختلف کشور از یک برنامه، اجماع اساسی نخبگان جامعه به‌طور عام و نخبگان در قدرت، به‌طور خاص است، تا ایجاد هماهنگی و حمایت و مشارکت در سطوح پایین و با جزئیات، معنی‌دار و ممکن شود.

۴. نتیجه‌گرایی

توأم‌سازی اطلاعات، پردازش اطلاعات، تکنولوژی و امکانات برای موفقیت نهایی در عرصه عمل، ضروری است و از آنجا که استراتژیست‌ها، جزئیات انتخاب‌های خود را از میان طیف وسیعی از دیگر امور ممکن، صورت می‌دهند، به‌طور طبیعی اقدامات انجام‌شده، همراه با ریسک بالاست؛ زیرا آن اقدامات، جامعه و یا گروهی از انسان‌ها را متأثر می‌سازد، درحالی‌که مردم متوجه امکان انتخاب دیگر گزینه‌ها نیز بوده‌اند. به‌این ترتیب اگر هدف‌ها درست مشخص نشود و طرح و نقشه استراتژیک درست درک و حمایت نشود، منابع در دسترس نخواهد بود و استراتژی درنتیجه نهایی، شکست خواهد خورد؛ چراکه درحقیقت، قضاوت جامعه نه بر ادعای خیرخواهانه مسئولان، بلکه براساس نتیجه عمل است و همین نکته است که جایگاه خاصی به‌استراتژی می‌دهد. (بیلیس، ۱۳۸۳: ۴۳۷) درحقیقت، نکته مهم در استراتژی، توجه به‌حاصل نهایی و کلی کار است؛ زیرا در صورت موفق نبودن در نتیجه و ناکارآمدی نظام در مقیاس کلان، به‌تدریج تأثیرات متقابل منفی میان اندیشه و عمل، زمینه بروز تردید در اصل قابلیت و امکان تشکیل حکومت دینی می‌شود. (عیوضی، ۱۳۸۸: ۱۱۴) پس ضروری است که دائماً به‌نتایج نهایی، توجه شود.

۵. نگاه به‌زندگی جمعی به‌عنوان تحول نه توقف و تکرار

در بیشتر مواقع، ارزش استراتژی، تعالی همه‌جانبه زیست جمعی در آینده در مقایسه با زندگی کنونی است. به این معنی که زندگی هم‌اکنون ما، تکرار چیزی نیست و ارزش راهبرد، در عملی بودن هدف‌هاست، نه در تقید به‌شیوه آشنا و شناخته‌شده گذشته. ارزش یگانه راهبرد، در این است که تاریخ‌ساز است و شعر نوسروده‌ای است که تاکنون شاعر دیگری نسروده است. به‌گونه‌ای که اگر اجزای راهبردها هم جدید نباشد، به‌ضرورت باید مفصل‌بندی آن نوین و در طراز گشودن افق جدید باشد؛ زیرا اگر برنامه، در سطحی برتر از وضع موجود باشد، مفصل‌بندی نوین ضرورت می‌یابد.[۱]

---

۱. براساس تعریف لاکلا: «مفصل‌بندی، عمل گردآوری اجزای مختلف و ترکیب آنها در یک هویت جدید است». (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۲۰۲)

۶. توسعه و رشد، زیر شاخه هویت‌خواهی، همراه با تأکید بر ارزش‌های فرهنگی

فرهنگ و هویت برای تمامی ملت‌ها، مهم است و برای ج.ا. ایران مهم‌تر؛ زیرا اساس شکل‌گیری جمهوری اسلامی، با جهت‌گیری هویت فرهنگی است. بنابراین، نه‌تنها تکیه بر هویت، آرزوی اعتقادی و معنوی ماست، بلکه حتی به‌دلایل کاملاً سیاسی برای ایران ضروری است. ولی فرهنگ‌مداری به‌معنی ضرورت نداشتن توجه به‌رشد و توسعه نیست؛ زیرا توجیه، ترویج و تشویق به‌رشد در زمینه‌های مختلف، با استناد به‌دستورات دینی درخصوص حیات انسانی، برای آنها که می‌خواهند دین را مقابل هرگونه حرکت پویا و رشد نشان دهند، بسیار زیان‌بار و ناخوشایند است (عیوضی، ۱۳۸۸: ۱۵) و اولویت هر هدف جمعی باید در درجه اول، حفظ و تداوم ارکانی باشد که اجتماع بر پایه آن استوار است. بنابراین، راهبرد توسعه براساس هویت‌خواهی، مهم است.

توجه به‌توسعهٔ مادی در اینجا به‌معنی کم‌اهمیت جلوه دادن فرهنگ نیست؛ زیرا سرمایه‌های فرهنگی علاوه‌بر ارزش ذاتی، از مقدمات و مقومات توسعه مادی وسرمایهٔ موجود و در دسترس و تقریباً بدون نیاز به‌هزینه مادی است که امکان برطرف کردن بسیاری از نیازهای دیگر را خواهد داشت. فرهنگ، ظرفیت آن‌را دارد که حتی افراد بتوانند موقعیت مربوط به‌طبقه اجتماعی خویش را با دارابودن سرمایه فرهنگی بهبود بخشند. (روحانی، ۱۳۸۸: ۵۳)

به‌این ترتیب، ضرورت پاسداری از سرمایه فرهنگی در هر نوع راهبرد، به‌این حقیقت برمی‌گردد که سرمایهٔ فرهنگی ناظر به‌این ادعاست که شخص، براساس منش برتر فرهنگی جامعه، جامعه‌پذیر می‌شود. با این ویژگی که ممکن است مانند سرمایه فیزیکی به‌وسیله فعالیت انسانی به‌وجود آید و برای دوره‌ای از زمان دوام داشته باشد، در غیر این صورت، می‌تواند از بین برود.

صرف نظر از سرمایه مادی، سرمایه فرهنگی می‌تواند به‌مرور زمان سبب جریانی از خدمات شود. (همان: ۵۳) بنابراین، سرمایه فرهنگی و اجتماعی، برای تزریق منش برتر در عمل جامعه نیز ضروری و حیاتی است. هیچ کشور و ملتی بدون در اختیار داشتن فرهنگی فاخر، برای جذب افرادی که قابلیت‌های اساسی را داشته باشد، امکان توسعه پایدار، نخواهد داشت، بلکه هر جامعه‌ای در صورت نبود و یا بی‌توجهی به‌سرمایه فرهنگی، دیر یا زود از پا می‌افتد و محو می‌شود و حفظ پویایی فرهنگ اجتماعی اصیل، چشمه جوشان و پربرکت،

برای حفظ جامعه است. بنابراین در هر نوع سیاست راهبردی ازجمله، برنامه توسعه‌ای کشور، تمرکز بر تقویت سرمایه فرهنگی و سرمایه اجتماعی، از ضرورت راهبردی برخوردار است.

۷. محدودسازی حکومت به‌دخالت در امور راهبردی کلان

وظایف طراحی، اجرا و کنترل سیاست‌های راهبردی کلان، نیاز به‌انرژی فراوانی دارد و اگر دولت به‌درستی به‌این وظیفه بپردازد، فرصت اجرا برای امور دیگر را نخواهد داشت. دولت باید جز در مقیاس کلان و زیرساخت‌ها و موارد ضروری، از دخالت پرهیز کند؛ زیرا گستراندن وظایف به‌معنی گستراندن زمینه خطاکاری نیز هست و خطاهای دولت به‌حساب جایگاهش، همانند بازی دومینو، زنجیره‌ای از عوارض خطرناک پدید می‌آورد. ازاین‌رو، نقش دولت در غیرمدل مارکسیستی، نقش مکمل فعالیت متعارف جامعه است و یا نقش هدایت‌گر فرهنگی جامعه را دارد. بنابراین، نمی‌تواند و نباید به‌وضعیتی منتهی شود که خود، جانشین تعاملات جامعه شود. به‌علاوه، دخالت وسیع در برنامه‌ریزی نیازمند انبوهی از اطلاعات پیچیده است که معمولاً از توان محاسبه صحیح و قابل قبول برنامه‌ریزان متمرکز دولتی خارج است. ضمن آنکه، افزایش دامنه برنامه‌ریزی دولت، به‌معنی خارج‌کردن افراد بخش خصوصی از برنامه‌ریزی و اقدام است که موجبات کاهش قابلیت تولید، ابتکار و پویایی جامعه را فراهم می‌کند. به‌ویژه اینکه امکان دارد برنامه‌ریزان نیز مانند هر انسان دیگری، یا توجه به‌منافع خاص خود، در پناه فرصت پیش‌آمده در مقیاس بزرگ، برنامه‌ریزی کنند.

بنابراین، بسنده کردن به‌حداقل‌ها، ضروری است. به‌ویژه اینکه دولت می‌تواند از این طریق با رعایت نقش فراطبقاتی خود، همبستگی اجتماعی را تحکیم بخشد؛ زیرا روش مناسب جایگاه فراطبقاتی، به‌ناچار باید مساوات‌طلبانه باشد و در جهت خلاف حرص و آزمندی قرار گیرد. گرچه کنار کشیدن دولت از جزئیات امور، همراه با تنوع فعالیت‌های افراد در جامعه و ترکیب تنوع مشاغل با میزان خلاقیت و فعالیت فردی، سبب تشدید شکاف درآمدی و طبقاتی می‌شود و ممکن است همبستگی اجتماعی را تضعیف کند، ولی راه چاره این نیست که خود جایگزین بخش خصوصی شود. در این وضعیت، دولت باید در قالب قوانین و ضوابطی که ایجاد می‌کند و دائم براساس مردم‌سالاری، در معرض قضاوت وجدان جمعی

جامعه است، نقش تعادل‌بخش برعهده گیرد؛ زیرا اگر رابطهٔ داده‌ها و ستانده‌ها، عادلانه و بهینه و به‌تناسب آورده و مشارکت اشخاص، به‌پاداش مبتنی‌بر حق، انجامد، جامعه احساس می‌کند به‌این سرزمین تعلق دارد و مشارکت در حیات جمعی برای خود و آیندگانشان سودمند است و این احساس تعلق، برای بقا ضرورت راهبردی دارد.

۸. به‌کارگیری دائمی عناصر انسجام‌بخش به‌ویژه در مرحله اجرای توسعه

اصولاً برنامه‌های راهبردی، توسعه‌ای و مدرن‌سازی، استعداد فراوانی دارند که انسجام جامعه را که شرط هر نوع همکاری و اقدام اساسی است، به‌هم بریزند؛ زیرا در ذات جامعهٔ مدرن، بی‌ثباتی و تغییر وجود دارد. چراکه در جریان برنامه‌ریزی توسعه، به‌ناچار تمایز و تفکیک هرچه بیشتر نهادها و کارکردها صورت می‌گیرد که به احتمال زیاد، سبب انسجام کارکردی هرچه بیشتر درونی نهادها و واگرایی در مقایسه با دیگر واحدها می‌شود و لزوماً به‌انسجام بین‌واحدی نمی‌انجامد. حوزه‌های نهادی، تخصصی و تمایزیافته‌تر، بیشتر وابسته به‌هم می‌شوند و درون همان نظام نهادی، فراگیر و به‌صورت مکمل، عمل می‌کنند. اما مکمل بودن این حوزه‌های نهادی، مشکلات دشوار و پیچیده در ارتباط با انسجام و یکپارچگی، به‌وجود می‌آورند. (واترز، ۱۳۸۱: ۳۲۴) به‌علاوه، نهادهای جوامع متجدد، پدیدآورنده ساخت‌کارهایی برای حذف و طرد هویت فردی نیز هستند و منحصراً در جهت تحقق شخصیت ذاتی افراد، برنامه‌ریزی نشده‌اند. (گیدنز، ۱۳۸۸: ۲۱)

به‌این ترتیب، توجه به‌این نکته ضروری است که تشدید وابستگی درون‌واحدی که همراه با تمایز بین‌واحدی است، گاهی صرفاً مربوط به‌کارکردهاست و سبب تسهیل و یا سختی مضاعف کارکرد می‌شود که چندان به‌ارزش‌ها و مباحث درباره هویت ارتباط پیدا نمی‌کند. ولی ممکن است این فرایند، در مسیر دیگری قرار گیرد و به تغییراتی در ترکیب و ارزش نسبی اجتماعات مختلف یا تغییر در ملاک‌های انسجام‌بخش یک حوزهٔ نهادی خاص منجر شود (واترز، ۱۳۸۱: ۳۲۶) که در این صورت، در کنار بحث انسجام، سرنوشت هویت جامعه نیز به‌چالش کشیده می‌شود.

درواقع، مسئله این است که به‌همراه تغییرات حاصل از توسعه، عامل انسجام، تغییر می‌کند و این می‌تواند به‌معنی تغییر بنیادی ارزش‌ها و هویت تاریخی شود. هم‌چنان که نظام اجتماعی قدیم، به‌واسطه فرایند تمایز، کهنه و منسوخ می‌شود، ویژگی و خصلت انسجام نیز

تغییر می‌کند. درحقیقت، آشوب‌های اجتماعی، هیستری توده‌ای، فوران خشونت، جنبش‌های مذهبی و سیاسی و پیشرفت‌های نامنظم، فرایندهای تمایز و انسجام را منعکس می‌کنند. (واترز، ۱۳۸۱: ۳۵۵) چراکه تمایز ساختاری، نه‌تنها روش‌های قدیم انسجام و یک‌پارچه‌سازی در جامعه را تضعیف می‌کند، (همان: ۳۶۲) بلکه عصر جدید به‌طور کلی مولّد تفاوت، حذف و به حاشیه‌راندن است. (گیدنز، ۱۳۸۸: ۲۱)

به‌ویژه گاه به‌نظر می‌رسد، جهان توسعه‌نیافته، همه ظواهر جهان تجدد، حتی زشتی‌ها و بیهوده‌گویی‌های آن‌را می‌خواهد، اما از باطن و اصول آن خبر ندارد و اگر هم چیزی بداند، به‌تعارض‌های درونی آن کار ندارد ـ خاصه آنکه ـ جهان توسعه‌نیافته علاوه‌بر تعارضات موجود در مدرنیته، پریشانی قبل از نظم مدرنیته و ناتوانی در تحقق آن‌را نیز دارد (داوری اردکانی، ۱۳۸۹: ۲۰ و ۲۱) و به‌طور خاص در ایران، هنوز علم و تکنولوژی و بازار و سیاست و مدیریت، هر یک به‌راه خود می‌رود (همان: ۲۰ و ۲۱) و به‌انواع واگرایی‌ها دامن می‌زند.

به‌این ترتیب، تمایز تا آنجا می‌تواند در مقابل انسجام، پیش رود که به ناتوانی و عجز در یافتن هرگونه راه‌حل نهادی مناسب، برای مسایل جدید منجر شود که از تمایز فزاینده ناشی می‌شود. چنین وضعیتی ممکن است به فروپاشی کامل یا جزئی نظام و زندگی شبه‌انگلی در کنار جامعهٔ دیگر، یا جذب کامل در درون جامعه دیگر منجر شود. (واترز، ۱۳۸۱: ۳۲۸) بنابراین، به‌کارگیری عناصر انسجام‌بخش به‌ویژه معنوی و فرهنگی از یک‌سو و تمهیدات لازم در ایجاد ساختارهای انسجام‌بخش در مقابل عناصر واگرایانه از سوی دیگر، ضرورت مستمر حیاتی و راهبردی دارد.

شاخص و کنترل

چنان‌که در الگوی مورد نظر اشاره شد، تأکید مقاله، بر هدف‌ها و سیاست‌های راهبردی و کنترل است و اهمیت «کنترل» در این است که از بی‌سرانجامی و رهاشدگی هدف‌ها و سیاست‌های راهبردی، جلوگیری می‌کند. چون راهبرد درنهایت، به‌چگونگی عمل انجام‌شده مربوط است و کنترل، بخش ضروری و اجتناب‌ناپذیر تضمین صحت یا اصلاح عمل انجام‌شده است. بنابراین مسئله بسیار مهم، کنترل پی‌درپی مراحل مختلف راهبرد است که براساس شاخص یا شاخص‌هایی، انجام می‌گیرد. کنترل در راهبرد، تأکید بر نظارت و درک

تأثیر عوامل کلیدی محیطی دارد؛ چون محیط دائم در حال تغییر است و لزوماً نباید با تغییر جنگید، بلکه در قالب کنترل، باید از آن چیزهایی نیز آموخت؛ (لورنژ، ۱۳۸۵: ۱۴ و ۲۲) زیرا کنترل، برای پذیرش به‌موقع تغییرات است، چراکه محیط جهانی، محیطی نیست که به‌آنهایی که نمی‌توانند متناسب با زمان تغییر کنند، پاداش دهد. (همان: ۲۶)

درحقیقت، باید بین سیستم برنامه‌ریزی و کنترل، پیوند برقرار کرد. کنترل با شاخص و مقایسه واقعیت موجود با برنامه، سبب ایجاد انرژی در نیروی انسانی برای غلبه بر مشکلات است و با پیگیری مفروضات حیاتی و تغییر در آنها، سازمان (کشور) را به‌پیش‌بینی ناپیوستگی‌ها حساس می‌سازد. (همان: ۲۸) درواقع، مسئله اساسی در کنترل استراتژیک این است که چگونه باید محیطی ایجاد کرد که حتی در غیاب حوادث فاجعه‌آمیز، باعث خروج از انجماد شود؛ (همان: ۸۵) چون برخورد منفعل، مبتنی بر حل مشکل، پس از بروز و رویارویی با آن مشکل است و نیاز به‌اعمال کنترل ندارد، ولی برخورد فعال با مشکلات آینده، نیازمند کنترل است.

به‌این ترتیب، کنترل، مسایلی را مطرح می‌کند که هنوز به‌مرحله بحرانی نرسیده‌اند و یا دعوت به‌تجدید نظر در برنامه‌های راهبردی‌ای می‌کند که بدنهٔ ساختار موجود، هنوز به‌آن برنامه اعتماد دارد. با تمایز بین نشانه‌ها و وجود «مسئله» کنترل، نقش بسیار مهم در تداوم انسجام مؤثر فعالیت‌ها و فرایندها پیدا می‌کند؛ زیرا از طریق توجه به‌نشانه‌ها قبل از بروز «مسئله»، امکان شناسایی و رفع مشکلاتی فراهم می‌شود که هنوز به‌حالت انباشتگی و انفجاری نرسیده‌اند. به‌این ترتیب، با رفع اشکالاتی که از طریق کنترل، شناسایی شده‌اند، روند طبیعی و سالم امور طی می‌شود. کنترل به‌یک معنی آمادگی بازبینی ساختارشکنانه سیستم، براساس وفاداری به‌هدف‌های نهایی راهبردی است.

کنترل، ما را متوجه انحراف‌های آرام و نامحسوس ایجادشده در امور متعارف و مبتنی‌بر خوش‌بینی می‌کند که در صورت اثبات نداشتن انحراف، اعتمادبه‌نفس و اطمینان به‌ادامه فرایند فراهم می‌کند. در مقابل، کنترل گاهی ما را دعوت به‌بازنگری در کلیت هدف‌ها و راهبردهای انتخابی می‌کند و به‌معنی نگاه پویا به‌محیط و عالم و آدم است و مبتنی بر پذیرش تحولات دنیای انسانی، با انبوهی از انتخاب‌های غیرمتعارف است. کنترل، بازنگری و پایش فرصت‌ها و تهدیدات داخلی و خارجی و آمادگی برای به‌روزرسانی برنامه‌ها به‌تناسب امکانات و خطرات، در

ادامه استراتژی بزرگ و حفظ ارزش‌ها و داشته‌های بنیادی است و آمادگی همیشگی تغییر، در روش‌ها و تاکتیک‌ها و اولویت‌بندی‌ها، ضرورت اندیشه استراتژیک است. چون حکومت مسئول نهایی و رسمی مجموعهٔ تحولات جامعه است، غفلت از کنترل، می‌تواند به‌معنی عقیم‌ماندن کلیت هدف‌های راهبردی و مواجه‌سازی جامعه با چالش‌های اساسی و بحرانی شود. تا جایی‌که شاید بتوان شاخص پویای نظام حکومتی را در میزان و کارآمدی کنترل‌های به‌موقع حکومت دانست؛ زیرا حکومت از راه کنترل، می‌تواند مدیریت خود را عمق داده و به‌روز کند.

البته گستردگی مدیریت موفق دولت از طریق کنترل، به‌استقلال و فراجناحی بودن دولت وابسته است، تا از طرفی، بر تنگ‌نظری‌های محدود گروهی در حساس‌ترین اقدام که «کنترل» است گرفتار نشود و از طرف دیگر، با پرهیز از گروه‌گرایی، امکان اعتماد به‌نهاد کنترل‌کننده و درنتیجه اثربخشی مثبت آن فراهم شود؛ زیرا با توجه به‌نکات ذکرشده، زمانی بر هشدارهای حاصل از کنترل، باید توجه شود که خطرناک‌بودن آن موارد هنوز برای جامعه محسوس نشده باشد. پس هشدار در چنین شرایطی، تنها در صورت امکان اعتماد به‌نهاد هشداردهنده، جدی گرفته شده و مفید واقع می‌شود.

درواقع، جامعه پویا، برای به‌کارگیری کنترل‌های خود، نیاز به‌لنگرگاهی مطمئن دارد تا بتواند با کنترل در لحظات بحرانی، از دوقطبی‌شدن، انحطاط و فروپاشی جامعه جلوگیری کند. دربارهٔ شاخص‌های مورد استفاده در کنترل نیز می‌توان گفت همان هدف‌های زمان‌بندی‌شده و مبتنی بر جزئیات، شاخص کنترل هستند.

به نظر می‌رسد، به‌همان ترتیب که در بخش هدف‌های راهبردی، به‌اولویت‌بندی اشاره شد، در ارزیابی چالش‌ها و بحران‌ها نیز ضرورت دارد تا در به‌کارگیری شاخص‌های کنترلی، به‌سطح‌بندی چالش‌ها توجه شود. مشکلات نیز همانند هدف‌ها، باید سطح‌بندی و اولویت‌بندی شود. به‌ویژه با توجه به‌این نکته که چالش‌ها در اصل، متوجه ارزش‌ها می‌شوند و ارزش‌ها، خود به سه دستهٔ بنیادی، ماهوی و شکلی تقسیم می‌شوند. منتها ضمن توجه به‌پیوستگی آنها، معمولاً نمود اولیه و محسوس‌تر چالش‌ها، متوجه ارزش‌های شکلی است که کنترل‌کنندگان به‌آن پی می‌برند که با تأکید بر سطح‌بندی، می‌توان متوجه شد که وجود چالش در سطح ارزش‌های بنیادی است یا نیست؟ در صورتی که چالش، متوجه ارزش‌های بنیادی شود، نیازمند مراقبت خاص است؛ زیرا

بقای نظام ج.ا. ایران به‌ارزش‌های بنیادی آن مربوط است. در این صورت، دولت در نقش ساختارمندسازی، طبقه‌بندی، ارزیابی و پاداش‌دهی و همچنین براساس فلسفه وجودی خود در توازن‌بخشی مجموعه اجزای سازنده جامعه، باید بتواند به‌بازسازی جامعه براساس ارزش‌های بنیادی بپردازد. ولی باید به‌خاطر داشت، دولت تنها با نقش فراطبقاتی و سرسپردگی به‌هدف‌ها و راهبردهای استراتژیک، می‌تواند به‌چنین هدفی دست یابد.

نتیجه

چارچوب اصلی مقاله این بود که در صورتی تداوم نظام و جامعه تضمین می‌شود که در دنیای آکنده از امکانات و تهدیدات گوناگون، برنامه و اقدامات نظام و جامعه، در چارچوب راهبردهای سنجیده، تنظیم، اجرا و نظارت شود و فرضیه مبتنی بر این چارچوب این بود که نظام حکومتی، به‌ویژه نظام اسلامی، برای تداوم خود و تحقق آرمان خود، نیازمند است که اقدامات خود را با راهبردهای مشخصی انجام دهد که شامل توسعه نیز شود.

الگوی راهبرد مورد استفاده شامل طرح هدف‌ها، ارزیابی محیط داخلی و خارجی، تجزیه و تحلیل تغییرات، تدوین راهبرد، اجرا و سپس کنترل دائمی است. به‌این ترتیب، مسئول اصلی مراحل مختلف راهبرد، مدیریت اصلی کشور، تلقی می‌شود؛ زیرا راهبرد، با هم دیدن و گره‌زدن مجموعهٔ مسایل در راستای هدف نهایی است که جز مدیریت کشور، کسی چنین توانی را در اختیار ندارد.

مسئولیت بی‌قید و شرط مدیریت، بخشی از مسئله است که امید به‌اجرایی‌شدن راهبرد را فراهم و دستگاه مدیریت را به‌وظیفه خود، حساس می‌سازد و هدف راهبردی، بقای پویای جامعه ایران، همراه با مختصات اصلی هویتی خود است که البته این هدف، متضمن منظومه‌ای از هدف‌هاست که براساس آن، مجموعه سیاست‌های راهبردی ترسیم می‌شود و چون سیاست‌گذاری‌ها ادامه بهره‌جویی از فرصت‌ها در خدمت هدف‌های مفروض است و ارزش راهبردها در این است که مجموعه امکانات را در خدمت هدف نهایی و درازمدت قرار دهد ارزش‌مندی امکانات، مربوط به‌نقشی است که در تأمین هدف نهایی درجه دارند. براین اساس از آنجا که نظام اسلامی ایران، باید در سیاست‌های راهبردی، به‌فلسفه وجودی خود که تعالی واقعی

جامعه است توجه کند، جلب مشارکت عینی مردم در تمامی زمینه‌ها ضرورت می‌یابد و از این جهت که قدرت‌های جهانی با این نظام ضدیت دارند، به‌ناچار مشارکت مردم به‌معنی پرداخت هزینه این مبارزه نیز محسوب می‌شود که به‌توانایی کشور و جامعه و ازجمله توسعه مادی وابسته است.

صرف نظر از بحث مبارزه، توسعهٔ مادی به‌معنی بهره‌مندی شایسته از نعمت‌های الهی است و به‌خودی‌خود مطلوب است و نظام اسلامی برای دوام مشروعیت خود نیازمند ظهور و بلوغ کارآمدی، در تمامی زمینه‌های مربوط به‌حیات و بقای جامعه اسلامی ازجمله، توسعه مادی است که این موضوع، با طراحی هوشمندانه جزئیات نقشه راه توسعه در ذیل هویت‌خواهی، منتهی به‌نتایج مطلوب عینی و واقعی، ممکن می‌شود. همچنان‌که نتایج مطلوب، در بستری از حیات جمعی پویا، با نشاط و نگاه به‌افق آینده مطلوب‌تر، همراه با ساختار حکومتی کارآمد و فارغ از منویات سودجویانه و تنگ‌نظرانه گروهی، ممکن می‌شود.

به‌طور خلاصه، سیاست‌های راهبردی مطرح در مقاله که گذشته به‌آن اشاره شد، مبتنی بر این نظر است که موفقیت نظام اسلامی، در شرایط ناسازگار بین‌المللی و محدودیت‌های داخلی، به‌تولید قدرت و توانایی در همه زمینه‌ها، با حداکثر زیرکی و حداکثر کوشش وابسته است تا در شرایط ضرورت بسیج امکانات به‌دلیل حفاظت از خود، از طریق توسعه منابع، جلوی فرسایش مهلک توانایی‌های مادی و معنوی، گرفته شود تا با تضمین مقتدرانه، پرنشاط و هویت‌خواهانه بقای نظام، الگوی نظام اسلامی، تثبیت و پایدار بماند.

منابع و مآخذ

۱. ازغندی، علیرضا و جلیل روشندل، ۱۳۸۲، ***مسایل نظامی و استراتژیک معاصر***، تهران، سمت.

۲. افروغ، عماد، ۱۳۸۷الف، ***حقوق شهروندی و عدالت***، تهران، انتشارات سوره.

۳. ــــــــــــ، ۱۳۸۷ب، ***هویت ایرانی و حقوق فرهنگی***، انتشارات سوره.

٤. باری بوزان، ۱۳۷۸، مردم، ***دولت‌ها و هراس***، تهران، ترجمه و نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۵. بیلیس، جان و...، ۱۳۸۳، ***استراتژی در جهان معاصر***، ترجمه کابک خبیری، تهران،

مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

٦. داوری اردکانی، رضا، ۱۳۸۹، ***علوم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه***، انتشارات فردایی دیگر.

۷. روحانی، حسن، ۱۳۸۸، «درآمدی بر نظریه سرمایهٔ فرهنگی به‌نقل از بوردیو»، ***مجله راهبرد***، شماره ۵۳، زمستان ۱۳۸۸.

۸. طبیبی، سیدجمال‌الدین و محمدرضا ملکی، ۱۳۸۲، ***برنامه‌ریزی استراتژیک***، تهران، وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی.

۹. عیوضی، محمدرحیم، ۱۳۸۸، ***آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی***، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.

۱۰. قوام، سیدعبدالعلی، ۱۳۸۲، ***سیاست‌های مقایسه‌ای***، تهران، انتشارات سمت.

۱۱. گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۸، ***تجدد و تشخص***، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشر نی.

۱۲. لورنژ، پیتر، ۱۳۸۵، ***کنترل استراتژیک***، ترجمه سیدمحمد اعرابی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

۱۳. مارش، دیوید و استوکر جری، ۱۳۸٤، ***روش و نظریه در علوم سیاسی***، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

١٤. معین، محمد، ۱۳۷۷، **فرهنگ فارسی**، ج ٦، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم.

۱۵. میرمحمدی، داوود، ۱۳۸۷، ***گفتارهایی درباره هویت ملی ایران***، تهران، مؤسسه مطالعات ملی.

١٦. هانتینگتون، ساموئل، ۱۳۸۸، ***چالش‌های هویتی در آمریکا***، ترجمه محمودرضا گلشن‌پژوه، تهران، انتشارات مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر ایران.

۱۷. واترز، مالکوم، ۱۳۸۱، ***جامعه سنتی و مدرن***، ترجمه منصورانصاری، تهران، انتشارات نقش جهان، مقاله اسملسر.